

احسان اشرافی

## گیلان در حکومت صفویه

قسمت اول: خان احمد گیلانی

در نیمه دوم قرن دهم هجری قمری به هنگام سلطنت شاهنهاد سب اول-حوادثی در سرزمین گیلان پدید آمد که گرچه عوامل اصلی آن از مسائل تاریخی واجتماعی این سرزمین سرچشمه می گرفت، لکن شخصیت خان احمد حاکم وقت گیلان در نشیب و فراز این حوادث و روش دولت صفویه با ساکنان گیلان تأثیر مهمی داشت.

خان احمد که در تاریخ حکومتهای محلی ایران مردی حادثه آفرین و جاه طلب و سیاستمداری زیرک و شاعری چیره دست معرفی شده، فرزند سلطان حسن کیا از بازماندگان حکامی بود که سالیانی بر گیلان حکومت داشتند و به هنگام پیدایش دولت صفویه نسبت به آن اظهار اطاعت و همبستگی کردند.

منطقه گیلان در آن روزگار به دو ناحیه تقسیم می شد، قسمتی را که در سمت

راست رودخانه سفید رود قرار گرفته بود گیلان بیه پیش<sup>۱</sup> و قسمت دیگر را که در سمت چپ این رودخانه قرار داشت گیلان بیه پس می گفتند. مرکز گیلان بیه پیش لاهیجان، و رشت نیز مرکز گیلان بیه پس بود. در قرن چهارم هجری زمانی که خاندان بویه در ارج قدرت بودند تمام سرزمین گیلان و ولایات کوهستانی مشرق و طول ساحل دریای خزر و مازندران و قومس جزء سرزمین دیلم بود اما بعدها قسمتهای شرقی از آن جدا شده و دشتهای اطراف سفیدرود که گیلان خوانده می شد نام خود را به مناطق مجاور داد و مناطق کوهستانی را دیلم گفتند. در دوران پیش از اسلام گیلان بوسیله امرای محلی اداره می شد و بعد از اسلام نیز هرگاه حکومتهای مقتدری به وجود می آمدند حکمرانان گیلان تحت نفوذ آنها قرار می گرفتند که از این سلسله ها میتوان آل بسویه و آل زیار و علویان گیلان و مازندران و اسیمبیل و سلسله های کوچک کم اهمیت نظیر سلسله وهسودان و آل ماکان کاکلی و استنداران رستم دار را نام برد. از زمان علویان نفوذ مذهب زیدی به تدریج در گیلان آغاز شد و رفته رفته در بعضی از قسمتهای آن به صورت عامل مهمی درآمد.

در حمله مغول به ایران بمناسبت دشواری راه، حمله به گیلان عملی نشد. سلطان الجایتو تصمیم گرفت گیلان را تحت نفوذ خود در آورد لکن عده زیادی از سپاهیان مغول در میان لجنزارهای وسیع از بین رفتند و پس از حملات مکرر، الجایتو به این راضی شد که از امرای محلی گیلان هر ساله خراج ابریشم بگیرد.<sup>۲</sup> از سال ۷۶۹ هجری به بعد امرای محلی متعددی در لاهیجان، تنکابن، رانکوه، اشکور، کهدم کوچسهنان و فومن قدرتهایی به دست آوردند و رفته رفته زمام اصلی حکومت به دست حکام لاهیجان و فومن در بیه پیش و بیه پس افتاد.

---

۱- بیه در اصطلاح محلی به آب اطلاق میشده است.

۲- ه.ل. رابینو: ولایات دارالمرز ایران، گیلان. ترجمه جعفر خمami زاده ص

مسئله‌ای که فقدان يك کنترل كامل از طرف حكومتهای مركزی خصوصاً حکمرانان مغول و تیموری و بازماندگان آنها را در گیلان و مازندران توجیه می‌کند بیشتر به عوامل طبیعی و سیاسی و مذهبی مربوط می‌گردد. وجود کوههای سر به فلک کشیده و صعب‌العبور و جنگلهای انبوه و رودخانه‌ها و مردابها و هوای ناسازگار همواره مشکلاتی را در سر راه مهاجمین پدید می‌آورد است و اگر این لشکر کشیها موفقیت آمیز بود دوران استقرار نظامی و سیاسی زیاد به طول نمی‌انجامید و آشوب و طغیان از گوشه و کنار آغاز می‌شد. چنین سرزمینی برای آراء و عقاید و نهضت‌های مذهبی و ملی که غالباً در دوران بعد از اسلام خصوصاً در میان طبقات حاکمه نـرک و مغول و تاتار جایی نداشت پناهگاه مناسبی بود. علویان مازندران و گیلان از این منطقه صعب‌العبور به سود رواج مذهب خود بهره گرفتند و اسماعیلیان پس از آنکه الموت بدست مغول سقوط کرد در مناطق کوهستانی گیلان به فعالیت ادامه دادند. در قرن هشتم هجری خروج سربداران خراسان به مثابه يك نهضت فکری و اجتماعی نوأم با نتایج سیاسی و اجتماعی موجب پیدایش نهضت درویشان مازندران وابسته به سید قوام‌الدین مرعشی و سادات گیلان شد که هدف مهم آن از میان برداشتن یوغ مغولان و برانداختن سلطه جهانگشایان نوخاسته و بازماندگان آنها بود تا جائیکه در آغاز حملات تیمور، مازندران و رویان تا سرحد عراق و قومش به تصرف سادات مرعشی و گیلان و تمامی دیلمستان به اختیار سادات گیلان و سیدعلی کیا و برادران در آمد<sup>۲</sup> و به مراکزی خودمختار مبدل شد در آغاز نهضت صفویان، گیلان و سواحل دریای خزر تا حدود طالش واردبیل در منطقه نفوذ معنوی خانقاه اردبیل قرار داشت و پس از آنکه آراء صوفیانه ابن خانقاه که در حقیقت دنباله مکتب شیخ زاهد گیلانی بود با تبلیغات تشیع

۱ - سید ظهیرالدین - مرعشی : تاریخ طبرستان و رویان تصحیح عباس شایان

ص ۲۹۳

۲ - پطروشفسکی : نهضت سربداران خراسان ترجمه کریم کشاورز ص ۱۰۸

در آمیختگیان به پایگاه مطمئنی برای رواج مذهب شیعه تبدیل گردید و توانست به پیشرفت کار رهبران صفوی کمک کند.

در سال ۹۰۱ هجری قمری رستم بیگ آق قویونلو که از کثرت صوفیان طرفدار صفویه به هراس افتاده بود، سلطان علی برادر بزرگ شاه اسمعیل را به قتل رسانید اما طرفداران او اسمعیل را که طفلی خردسال بود نزد میرزا علی کیا حاکم گیلان بیهوش بردند و او نیز که مردی دیندار و آزادمش بود مقدم مهمان خود را گرامی داشت و از هیچگونه اعزاز و اکرام در حق اسمعیل فرو گزار نکرد و بعد از چند سال او را یاری داد تا با پیروانش به اردبیل نهضت کند و چون دولت صفوی به وجود آمد شاه اسمعیل صفوی به خاطر کمکهای ذی قیمت میرزا علی او را در حکومت گیلان ابقا نمود. در سال ۹۲۴ هجری که امیر دباچ حاکم گیلان بیهوش تابع دولت صفوی شد هر دو گیلان به قلمرو دولت تازه تأسیس ملحق شدند اما در زمان شاه نهماسب وقتی سلطان سلیمان پادشاه عثمانی به آذربایجان لشکر کشید امیر دباچ که به مظفر سلطان ملقب بود از حکومت صفوی روی برناخته در خوی به قوای مهاجم پیوست و چون سپاه عثمانی از آذربایجان عقب نشست مظفر سلطان دستگیر شده به حکم شاه نهماسب در تبریز به زجر تمام گشته شد<sup>۲</sup> و از این تاریخ قلمرو گیلان بیهوش به انضمام گیلان بیهوش به خان احمد خان پسر سلطان حسن از بازماندگان میرزا علی سپرده شد و خان احمد به صورت حکمران مقتدر سراسر گیلان درآمد اما به علت سوء رفتار امیرانش با مردم گیلان غربی، اهالی این ناحیه طرفدار بازگشت حکومت سابق شده به طرفداری از امیر شاهرخ که نسبت خود را به سلسله اسحاقیه گیلان می رساند برخاستند و خان احمد نیز برای پس گرفتن سرزمین از دست رفته از هیچ تلاش و اقدامی خودداری نکرد و حکومت

---

۱- علی بن شمس الدین بن حسین لاهیجی : تاریخ خانی . تصحیح دکتر منوچهر

ستوده ص ۱۵۳

۲- قاضی احمد قمی : خلاصه التواریخ نسخه خطی ص ۱۹۳

مرکزی نیز که خان احمد را سد راه تامین منافع خود در گیلان می‌دانست به هر نوع تحبیب و تهدید متوسل شد و این کشمکش تا سال ۱۰۰۰ هجری، نخستین سالهای سلطنت شاه عباس اول ادامه یافت.

در تجزیه و تحلیل اساسی چنین استنباط میشود که عصیان خان احمد تنها از تمایلات فردی و اقدامات خود سرانه وی سرچشمه نمی‌گرفت زیرا صرف نظر از سابقه حکومت‌های محلی که بر پایه استقلال از حکومت‌های مغول و تانار و با اتکاء به وضع جغرافیایی منطقه شکل گرفته بود، وجود عوامل اجتماعی و اقتصادی و مذهبی و نفوذ عوامل محلی برای جداماندن از قلمرو حکومت مرکزی و نیز مداخلات دولت عثمانی بی‌تأثیر نبوده است<sup>۱</sup>. از سوی دیگر فشار امرای قزلباش برای تصرف منطقه زرخیز گیلان و انضمام آن به اراضی تیول<sup>۲</sup> لشکر کشیهای مکرر پادشاهان صفوی را برای استقرار حاکمیت خود در آن سامان توجیه مینماید. اسکندر بیگ قرکمان مؤلف عام‌آرای عباسی می‌نویسد:

«خان احمد به یمن تربیت و اشفاق شاهانه در کل گیلانات والی نافذ الامر گردیده لوای دولتش ارتفاع آسمانی یافت و به قهر و غلبه امیره ساسان حاکم گسکر و میرزا کامران حاکم کوهدم را که منصرف ملک موروث خود بودند از آن ولایات بیرون کرده به تصرف خود در آورد و دولتی که هرگز در مخیله پدرانش خطور نکرده بود به او روی آورد و از تیره بختی و جهالت و خودرایی قدر تربیت و شفقت شاهانه ندانسته به اغوای جمعی کوتاه خردان خوش آمدگو و ناعاقبت اندیشان تقرب جو به امور یکه رضای همایون نبود اقدام می‌نمود از جمله بعد از ایامی که امیره ساسان در اردوی معلی سرگردان بود شاه جنت مکان ترحم کرده ولایت گسکر را به او مرحمت کرده فرستادند و سپهسالار سعید نامی که از

---

۱- رجوع شود به نامه‌های خان احمد به سلطان عثمانی و نامه‌های متبادله بین شاه عباس و سلطان عثمانی در منشآت حیدر ایواوغلی. کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

۲- پطروشفسکی: تاریخ ایران صفحات ۴۸۹-۴۹۰

قبل خان احمد حاکم گسکر بود به اشاره او تمکین حکم نکرده با امیره ساسان جنگ عظیم کرد و امیره به نیروی اقبال دولت قاهره بروظفر یافته سپهسالار باجمعی کثیر کشته گردیده خان احمد در قلب تابستان که از گرمی هوا ماهی فلک جهت آسایش از روی کره اثیر می نمود به پسرش سلطان حسن لشکر داده بر سر امیره به گسکر فرستاد و از عفونت هوا سلطان حسن در آن سفر فوت شد خان احمد متقاعد نگشته به غرور موفور علم تسلط و استیلا در آن دیار افراخته هر چند شاه جنت مکان مناشیر نصیحت فرستاده او را به سلوک طریق مستقیم مطاوعت دلالت می فرمود موعظه و پند در او سودمند نیامد تا آنکه شاه جنت مکان در مقام تربیت جمشید خان نبیره مظفر سلطان در آمده الکای بیه پس را از خان احمد قطع کرده نامزد او فرمودند...»<sup>۱</sup>

در میان «مناشیر نصیحت» و «موعظه و پند» قصیده‌ای است از قاضی محمد و رامینی شاعر و منشی دربار شاه تهماسب خطاب به خان احمد که قاضی احمد قبی مورخ مشهور آن زمان در کتاب خود آورده و میتوان گفت یکی از اسناد مهم ارتباط خان احمد با دربار صفوی است. در این قصیده شاعر پس از تعریف از طبیعت گیلان و خوشبختی مردم آن به کنایه خان احمد را اندرز میدهد که رابطه خود را با پادشاه قطع نکند و برای اظهار فرمانبرداری به دربار آید و به گفت و گوی بایزید شاهزاده پناهنده عثمانی با پادشاه صفوی و انتقاد او از وضع گیلان اشاره می کند و سرانجام بالحن تهدید آمیزی خان احمد را از عواقب شوم عصیان بر حذر می دارد. قسمتی از آن قصیده چنین است:

به روزگار خداوندگار فخر جهان

به عینه همچو بهشت است عرصه گیلان

توان بهشت برین خوانیش که هست درو

همیشه فیض بهاری و نیست فصل خزان

۱- اسکندر بیک ترکمان: عالم آرای عباس تصحیح ایرج افشار ص ۱۱۱

مدام نازه و خرم بود چو روضه عدن  
 مدام پر گل و ریحان بود چو باغ جنان  
 بنفشه گشته دو تا از پی خشوع و خضوع  
 چو دید نرگس بینا درو شده حیران  
 چمنار دست بر آورده است آمین را  
 بهر دعا که کند بلبل هزار زبان  
 بزرگ و خرد ز لطف هوا دماغ ترند  
 وزین سبب همه در عثرتند پیر و جوان  
 اگر بهشت برین خوانیش عجب نبود  
 برین حدیث دلیل است و حجت و برهان  
 دلیل آنکه کسی رایبه کس نباشد کار  
 درو به هیچ جهت از مطالب قران  
 چه حجتی به از این کافرو بود والی  
 سپهر مغرب و مشرق استوده احمد خان  
 .....  
 شنیده‌ای که چه بیغاره با یزید نمود  
 به شاه ما که فزون باد عمرش از امکان  
 شهی که خانه خود را به چنگ دریازد  
 چگونه جنگ تواند به قیصر و خاقان  
 ازو چو منشاء بیغاره را سؤال نمود  
 یکی ز جمله خاصان شاه عالمیان،  
 که خود کجاست که آن نیست در تصرف شاه  
 جواب داد که آنجا است خطه گیلان  
 .....  
 .....

خدایگانا گر نه حقوق خدمت را  
کند ملاحظه این شاه عرصه ایران  
به يك عتیب کند بیخ بیشه عالم  
به بك نهیب کند کوه با زمین یکسان  
سپهر قدرا لایق به حال خویش مبین  
که در برابر این رحمت و همه احسان  
کنی مکابره از بهر ملك و مال و منال  
به یکدیگر شکنی عهد و بیعت و پیمان...

خان احمد خان که مردی ادیب و سخن سنج بود در جواب قصیده قاضی  
محمد ورامینی قصیده‌ای به همان وزن سروده ارسال داشت وی در این اشعار ،  
گیلان را سرزمینی شور بخت و مردمش را فقیر و ستم کشیده می خواند و از توجه  
پادشاه صفوی به پناهندگان سنی مذهب عثمانی گله می کند و سرانجام مؤدبانانه عذر  
نیامدن خود را می خواهد:

نگو که لاله آنجا خوش است و گل دلکش  
نگو که نرگس او تازه است و خوش ریحان  
که لاله ساخته ساغر تهی از باده عیش  
ز جام خویش چو نرگس فتاده در یرقان  
دهان گل بهم از تشنگی نمی آید  
فتاده سوسن آزاد را ز کار زبان  
به باغ غنچه چو طفلان بی غذا مانده  
سحاب را چو شده شیر خشک در پستان  
به ظلم دی به چمن آنقدر گریسته است  
که هیچ آب نمانده به چشم تابستان

درین دیار چو طفلان کسی که خانه کند  
شود ز دست حوادث همان زمان ویران  
همه چو آتش سوزنده اند دور از آب  
همه چو آب روان میدوند از پی نان  
همه چو صورت دیوار نا امید از قوت  
نشسته اند یکا یک به کار خود حیران  
ستاده جمله ز حسرت چو خاک پا برجا  
ز بس که باده صفت گشته اند سرگردان

چرا به مذهب شیعی روند سنی چند  
چو کار کافر و مسلم بود بهم یکسان  
به نزد شاه اگر با یزید گفته بدم  
یقین که بوده در این امر تابع شیطان  
چه شك که دشمن جانست با بنی بوجهل  
چه شبهه است که خصم است با علی مروان<sup>۱</sup>  
به عذر نامد نم حرف چند می گویم  
حدیث آمدنم چونکه آمده به میان

---

۱- ادعای خان احمد در موردی که او را دشمن خود می داند خلاف مطلبی است که شاه تهماسب در تذکره ای که منسوب است به اوست آورده. درین تذکره پادشاه اشاره می کند که بایزید با خان احمد پنهانی در ارتباط بوده و فرخ بیگ ملازم خود را به گیلان روانه کرد تا خان احمد او را به بهانه شکار از دارالسلطنه قزوین بیرون آورده به گیلان ببرد و از آنجا با کمک ترکمانان به کشتی نشانده به حاجی طرخان روانه کند. شاه تهماسب این مطلب را یکی از دلایل تسلیم بایزید به نمایندگان سلطان سلیم ذکر کرده است (تذکره شاه تهماسب ص ۷۳).

محب صادق هرگز وصال جو نبود  
چون نیست مهر و محبت به بعد و قرب مکان  
به روز وصل همه عاشقند و صادق نیست  
مگر کسی که بود پایدار در هجران  
دگر به مفلس چون حج نمی شود واجب  
نه واجب است به من طرف در گه سلطان...

خان احمد می دانست که به علت عدم اطاعت از دستورات شاه مبنی بر-  
خودداری از پس دادن کوچسفهان به جمشید خان حاکم منتخب شاه تهماسب  
در گیلان بیه پس و امتناع از آمدن به دربار و نفرستادن هدایا و پیشکش و پس-  
نفرستادن مولانا غیاث الدین منصور<sup>۱</sup> قاتل ملک محمود پسر مظفر سلطان<sup>۲</sup> خشم  
پادشاه را برانگیخته و دیر یا زود نیروی قزلباش به قلمرو او حمله خواهد کرد و  
تصمیم گرفت با استفاده از سپهسالاران گیلان و مخالفین حکومت صفویه و با اتکاء  
به مواع طبیعی منطقه در مقابل حکومت ایستادگی کند.

شاه تهماسب نخست یولقلی ذوالقدر را به رسم رسالت نزد حاکم گیلان  
فرستاد قازمینه افتزاع گیلان بیه پس و تفویض آنرا به جمشیدخان فراهم سازد اما  
فرستاده او نزدیک سیاه روبرشت مورد حمله ناگهانی کاوشاه منصور سپهسالار  
لاهیجان قرار گرفته با همراهانش به قتل رسید<sup>۳</sup>. پس از این حادثه شاه، منشوری  
خطاب به خان احمد صادر نمود که حاوی موارد متعددی از خطاها و گناهان وی  
بود و در پایان او را به لشکر کشی و تنبیه سخت تهدید می کرد. در این نامه آمده  
است که خان احمد در ازای پرداخت هفتصد تومان و تعهد رواج مذهب رواج

۱- مولانا غیاث الدین به تحریک خان احمد ملک محمود پسر مظفر سلطان را در  
وقتی که در شیراز به سر می برد مسموم کرد. تاریخ گیلان عبدالفتاح فومنی تصحیح  
منوچهر ستوده ص ۳۶

۲- راپینو: تاریخ گیلان ص ۱-۵

مذهب و کمک به غازیان، صاحب اختیار گیلان بیه پیش و بیه پس گردیده اما روی جهالت و بی‌خردی همه اوقات خود را صرف مصاحبت و مصادقت با اجامره ر اوباش و موافقت با اجلاف کرده به تحریک جمعی گمراه به عیش و قوش گذرانیده از بی‌مهری پادشاه نبندیشیده است به همین جهت تغییر الکی مذکور از او شده که من بعد خراج و مقاسمه از کمال اسراف و نادانی صرف کوبنده و سازنده و معرکه‌گیر و کشتی‌گیر و زورگر و رقاص و قلندر و شمشیر باز و خروس باز و قوچ‌باز و حقه‌باز و شعبده‌باز و گاوباز و گرگ‌باز و شاطران و مطربان و قصه‌خوان<sup>۱</sup> و خیره مسخره و ملحدان بی‌ایمان نمایند<sup>۲</sup>. سپس پادشاه من باب تنبیه ر هشدار یاد آور می‌شود:

« در تاریخ ماه محرم پارس نیل سنه اربع و سبعین و تسعمائه که حسینقلی بیگ یساول باشی شاملو را نزد تو فرستادیم که کس بفرست و مردم خود را از گیلان بیه پس حسب الحکم نواب‌اعلی بازگردان بعد از آنکه تو مردم خود را از آنجا بیرون آورده باشی کس به درگاه فرستاده التماسی که داشته باشی به انجام مقرون است و به‌تونوشتم که نظم:

هر کس که نصیحت ز عزیزان نکند گوش

بسیار بخاید سرانگشت ندامت ،

غرض از این امتحان بود که به‌بینم در مقام اطاعت و انقیادی یا مخالفان خواهی کرد از غایت نادانی قبول نکردی و پسر را فرستادی که لشکر جمع نماید و به‌واسطه آنکه در آن هوای گرم متوجه لاهیجان شده بیمار گشت و از

---

۱- منشآت حیدر ایواوغلی : منشور شاه تهماسب خطاب به خان احمد خان

(کتابخانه مرکزی دانشگاه).

۲- بررسی حرفه‌هایی که نام آنها در این نامه ذکر شده از نظر فرهنگ عامه و

شناخت تفریحات مردم در روزگار صفویه حائز کمال اهمیت است و به نهم بازیها و

تفریحات سنتی در گیلان و مناطق دیگر کشور ما کمک می‌کند.

شومی و بی‌فکلی تو آن حقیر فوت شده و خود هم در عقب رفتی و لشکر جمع نمودی و به‌الکای بیه‌پس در آمدی و تا حوالی گسکر رفتی با اینهمه نافرمانی از آن اغماض نموده کور حسن یساول باشی مجلس بهشت آئین را فرستادیم و آنچه بتو نوشتیم اصلاً قبول ننمودی و بدان عمل نکردی و بدان قیام نفرمودی و بعد از آنکه مکرر حسن را نزد خود بردی، مردم تمام بیمار شده بودند و تریاکیان همه به اسهال افتاده به ضرورت بازگشتی و شجاعت آثار کیارستم را که نظم:

گمانت چنان بود کورستم است و یا آفتاب سپیده دم است،

با اکثر متعینان مثل مهرداد و ایشیک آقاسی و غیر ذلک در رشت گذاشتی تا آنکه اکثری کشته گشته بعضی گرفتار شدند و با وجود این همه اعمال ناپسند که از تو به فعل آمد کیارستم و رفیقان را به خلعت شاهانه سرافراز فرمودیم و رعایت اوفی الحقیقه به جهت این بود که حرمت و سیرت تو در میان مردم روزگار باشد و از دو جهت خون بها به کیارستم مقرر کردیم یکی به واسطه آنکه می‌گفتند که بهرام میرزا<sup>۲</sup> به گیلان آمده بود چه ساخت و دیگر آنکه در مقابل ایالت پناهی حکومت دستگاهی صدرالدین خان و بایندرخان در آمده جنگ کرده و الحمدلله والمنة

---

۱- خان احمد درسوک فرزند خود سروده است:

از روی دلارای تو شمع دل افروز

دل رقص کنان بر سر آتش چو کباب است

(تاریخ گیلان ملا عبدالفتاح فومنی. ص ۴۴) و این دوبیت نیز. از اشعار دیگر

اوست در مرگ پسر:

مسافری ز عدم کی رسد کزو پرسم که پیر چرخ کجا برد نوجوان مرا

گمان دشمنیم از سپهر بود ولی کنون به جور یقین کرد این گمان مرا

(از مجلد سوم زندگانی شاه عباس تألیف نصراله فلسفی ص ۱۵۳ به نقل از تذکره

هفت اقلیم).

۲- برادر شاه تهماسب

که حضرت حق سبحانه و تعالی ترا عاجز و زبون ساخت نه مرا تو چون سخن مرا قبول نکردی و انواع قباحت و اعمال زشت به جای آوردی به تو نوشتم که گیلان بیه پس را به تو داده ایم الگه موروثی تو از تو باشد و در آنجا به فراغت خاطر باش و کسیم از تو نخواهم ستاند مع ذلك دست از کوچسفهان که از قدیم الایام داخل بیه پس است بازنداشتی و همه روزه با فرزند اعز مذکور نزاع وجدال نمودی تا آنکا یوقلی بیگ را فرستادیم به واسطه آنکه در میانه تو و فرزند مشارالیه واسطه بوده نگذارند که نزاع واقع شود چون مشارالیه را به صلاح اندیشی فرستاده بودیم نه به جنگ و نزاع امر فرموده بودیم که به کوچسفهان برود و در رشت توقف نموده حکم جهان مطاع با کس خود نزد تو فرستد چون مشارالیه که صاحب پانصد نفر نوکر بود و به صلاح اندیشی بدانجا می آمد با سی چهل ملازم به رشت آمد و وزیر خود را نزد تو فرستاد هنوز کس او بتو نرسیده بود که شکار ماهی را بهانه ساخته خود بدان حدود آمدی و کمان و تیر به لشکر خود که شغالان و روباهانند بخش کرده بازگشتی و تمامی لشکر خود را همراه آن چیز به تعاقب شاه منصور نموده بر سر یوقلی بیگ فرستادی و مضمون این بیت که نظم:

پشه چو پر شد بزند پیل را با همه تندی و صلابت که اوست

بورچگان را چو بود اتفاق شیر ژبان را بدرانند پوست

یوقلی بیگ و شافلی ابواوغلی قورچی ذوالقدر که تحصیلدار کسیم بیه پس بود در اصلا کاری بدین معامله نداشت با بیست نفر دیگر به قتل رسانیدی و با وجود آنکا در ذی الحجۃ الحرام بود این نوع عمل به جای آوردی و به سخن حقیر و حکایت پوچ و دعویهای باطل که خوش آمدگویان در وقت ظهور کیفیت تریاک در پیش تو کردند گوش کرده و از راه رفتی...»<sup>۲</sup> سپس شاه نهماسب به موضوع رابطه خان احمد و با یزیدشاهزاده عثمانی و قضایای دیگر اشاره کرده و می نویسد:

۱- صدرالدین خان صفوی قورچی باشی

۲- منشآت حیدر ابواوغلی

«... باوجود دوستی و محبت و يك جهتی که به نواب همایون ما اظهار کردی تا هزار نفر از مردم شیطان با یزید که بدانجا آمدند يك کس را نگرفتی که به درگاه ما فرستی. باین عمل و افعال ناپسندیده بی حیائی و بی شرمی و بی آزرمی تو در آن مرتبه است که مکرر عریضه‌ها به خط خود نوشتی و کتابات به سیادت و اقبال پناه ایالت دستگاه اعتمادالدوله العلیه العالیه الخاقانیه جلال‌الدین معصوم بیگ صنفوی و غیره فرستاده اظهار محبت و اخلاص و يك جهتی نمودی و انکار محض کردی که مرا از کشتن بولقلی بیگ خبری نیست و راضی نبودم و کتابات به ملا عبدالرزاق، کیارستم که به خط خود نوشته فرستادی که موقوف به آمدن بولقلی بیگ ام. موقوف يك کرشمه ساقی است کار ما.

و سفارش کرده بودی پیش از آن که غوغایی شود جنس معلوم را بفرست. ما خیال کردیم که تر باککی خواهد بود آخر معلوم شد که جنس معلوم باروط بوده کتابت به جنس فرستاده شد که مطالعه نمایی که هاقبت تزویر و تلبیس و دروغ و مکر و حيله غیر از خانه خرابی و شرمساری و سیاه رویی امری دیگر نیست. «... شاه تهماسب در این نامه خان احمد را متهم ساخته که از کمال بی عقلی همه ساله چهارصد تومان به يك سازنده دائم الخمر<sup>۱</sup> داده هزار نفر مسلمان را ملازم او ساخته و قصبه تولم را به تیول او داده و به ملا عبدالرزاق صدرا اجازه داده است تا به تشکیل مجالس ساز و قمار پردازد و سپس به خان احمد تکلیف کرده است به دارالسلطنه برود و از آنجا درازای دریافت سالی پانصد تومان سیورغال، دریکی از نواحی عراق و خراسان و فارس و کرمان توطن اختیار کند در غیر این صورت عنقریب سپاهی به گیلان گسیل خواهد داشت و از وضع و شریف و صغیر کبیر هر کس کشته شود و هر جا که پایمال نهب و غارت گردد مظلمه و وبال آن بر عهده اوست؟»

۱- مقصود استاد زیتون چهارتاری است که از مشاهیر نوازندگان زمان بوده است.

۲- منشآت حیدر ایواوغلی: منشور شاه تهماسب.

خان احمد به نامه شاه تهماسب پاسخ داد و ضمن آن خود را از همه گناهان  
مبرا دانست و به معاذیر دلیذیر از آمدن به دار السلطنه عذر خواست قسمتی از این  
نامه چنین است:

«... در آن که مذکور شد که این بنده خاکسار به گیلان آمد همین قدر گناه  
دارد که در الکای بیه پس نمی بایست ایستاد که براغوای امرای گیلان این بنده را  
آن شرمندگی روی داده و به گناه خورد این قدر معترف است و حقاً که در فومن  
رو به روی مثل ابالت پناه احمد سلطان بیه پس و امیره گسگر و اشخاصی که به دولت  
آن پادشاه نسبت به این بنده کار ایشان معلوم است نشسته و کار ایشان را به اختتام  
نزدیک رسانیده بی آنکه چنانچه خصمان به عرض رسانیده اند و اشارتی به آن شده  
که تریاکیان این فقیر به مرض اسهال و غیره گرفتار شده باشند و به رفاقت مقرب الحضرة  
العلیة العالیة الخاقانیه کور حسن بیگ حسب الامر شاهانه از بیه پس برون آمده است  
و خدا را به شهادت می طلبد که جز این باعث نبود و اگر کور حسن بیگ مشارالیه  
اخلاص این فقیر را عرض نکرده باشد گناه از بنده نیست، فردای قیامت حجت  
بر او خواهد گرفت که رنج این بنده را ضایع گذاشته باشد حقاً که این بنده  
همیشه از یو لقلی بیگ اباد داشته و هرگز رضا بر آن نداده و از آن وقت که به کنار  
رودخانه رفته بود غرض بنده شکار ماهی و سیر نبود. امسال تمام سال به کنج خانه  
و غم و غصه گرفتار بوده است و در آن چند روز به واسطه آن که انبساط طبیعت از  
دولت آن پادشاه دست دهد رفته بود و بعضی از خدام نواب که در آنجا از  
اتفاقات حسنه بودند واقف اند و هر که غیر از این به عرض اعلی رسانیده از خصومت  
این غلام زاده است و کاغذ چندی که به ملا عبدالزراق و کیارستم نوشته از غایت  
کمال عجز و اضطراب بوده و در این سال تمام اوقات احوال کثیر الاخلال خود را  
در آن درگاه عرض کرده و نتیجه نیافته بود. از اینکه هجوم اجاسره گیلان را  
می دانست و چون در دست ایشان مجوس و مجبور است علاجی ندارد و مولوی  
مشارالیه را اخبار کرده بود که شاید مسلمانی به گناه جاهلی چند مثل این بنده

معذب و مخاطب نباید شد:

چو از قومی یکی بی دانشی کرد  
نه که را منزلت ماند نه مه را  
و باروطی که طلبیده برد دفع صابیل بیه پس بود که این نوع فرصتی به دست  
ایشان افتاده.

ای پادشاه عالم: این واقعه را به که میتوان عرض نمود که دوستان عمر  
انتقام خود را از غلامان امیر المؤمنین بکشند و این طور قضیه به واسطه صلاح  
دنیا در زمان مثل آن پادشاهی روی نماید؟ نظم:

مرا دردی است اندر دل اگر گویم زبان سوزد

و گردم در کشم ترسم که مغز و استخوان سوزد

حاشا از کرم شاهان که بواسطه قتل شخصی که قاتلش حقاً معلوم نیست

تجویز بی سامانی نمودن این همه مسلمین و بر تکلیف جلای وطن که این بنده جز

در آنجا تواند کرد فرماید حضرت باری تعالی به این پادشاه کم احسان فرموده اند

که نام همه بندگان بر بندگانش میرود تا دیگر معامله به درگاه الهی نخواهد داشت

که همین قدر از درگاه احدیت خشنود می شوند حقاً که در «یوم یفر المرء من اخیه

و امه و اییه و صاحبه و بنیه» این بنده و سایر بندگان آزرده الهی که درین بلیت با این

غلام شریکند دامن آن پادشاه خواهم گرفت کی رواست از کفار گرجی جزیه

قبول فرمایند و باسنی و مخالف مذهب آشتی نمایند نوبه این بنده که به گناه

ناکرده متهم است و استغفار چندین هزار مسلمان دیگر قبول نباشد دیگر در این

باب، هیچ نمیتوان گفت و حد خود نمیبیند و به کرم شاهانه می گذارد و اینکه تکلیف

بنده به تقبیل درگاه که ملثم شغاه اکاسر و خواقین است فرموده اند عین الطاف است

و حقاً که بنده را نذر طواف امام الخاقین مقتداء العالمین مدت بیست سال است

که نیت طواف شاهانه هم بکرات نذر کرده و به سمع شریف بندگان آن درگاه هم

رسیده خواهد بود که دولت بنده را به این سعادت راهبری نکرده .... امام موقوف

علیه چندی دارد. پادشاه عالم و عالمیان اگر ناموس شاهانه ابا نکند که این بنده

گناه ناکرده و شرمنده مثل دزدان سردرپیش افکنده در آن مجلس آمده باشد که گورخانه ابا و اجداد خود را به مبلغ پنجاه تومانی سیورغال بفروشد این بنده چون بدان درگاه تواند آمد...» قاضی احمد قمی مینویسد: خان احمد با وجود این اعمال ناپسند و قباحت‌های بی‌حد که در عرض يك دوسه ماه از و متعاقب یکدیگر بظهور رسید و بعضی کتابات ناملایم که به خط خود به مولانا عبدالرزاق گیلانی که صدارت او به‌وی متعلق بود و اکثر اوقات در درگاه معلی از جانب او به سر برده نوشته شد شاه عالمیان بواسطه خدمات و حقوق سابق ابا و اجداد دیگر بار ترحم به حال او فرموده و نسبت سنیه حضرات عالیات مطهرات علیهم افضل السلام والصلوات عمل نموده به مقتضی کریمه «والکاظمین الغیظ و العافین عن الناس» امر فرمودند که از گیلان بیرون فرموده از ممالک عراق و فارس و کرمان هر کدام که اراده نمایند در آنجا توطن اختیار کرده به طریق سادات عالی درجات سایر ممالک محروسه که اکثر یکصد تومان و یکصد و پنجاه تومان سیورغال وظیفه دارند مبلغ پانصد تومان هر ساله سیورغال بدو شفقت فرمایند که از سرفراغت خاطر بدانجا نشسته اوقات به فراغت گذرانند و حکم مذکور را مصحوب مرحومی علی اکبر ولد میرهادی موسوی نزد وی فرستادند و خان احمد در مقابل در آمده گفت که گیلان ملک موروثی منست و مدت سیصد و پنجاه سال است که در تصرف داریم و الحال مملکت خود به کسی نمیدهم. چون این خبر به شاه والا گهر رسید لاجرم مستحق غضب پادشاهانه گشته حکم جهان مطاع واجب الاتباع به دفع و رفع او اصدار یافت.<sup>۲</sup>

به فرمان شاه تهماسب سپاهیان قزلباش برای تسخیر گیلان به حرکت درآمدند. از تعداد کثیر این لشکریان میتوان به اهمیت فتح گیلان پی برد و دانست تا چه حد حکومت مرکزی برای سرکوبی عاصیانی که به بیج طریق راه اطاعت نمی‌رفتند و

۱- منشآت حیدایو اوغلی: جواب خان احمد

۱- قاضی احمد: خلاصه التواریخ نسخه خطی ص ۴۴۳

حتی به خان احمد نیز تمکین نمی کردند مصمم گردیده است. واحدهایی که در حمله شرکت کردند عبارت بودند از سپاه تحت فرماندهی شاهزاده مصطفی میرزا و امیرخان موسلو حاکم همدان و محمد قلی خلیفه مهرداد ذوالقدر و نظرببیگ استاجلو و حیدر سلطان ترکمان حاکم ساوه و ولی خلیفه شاملو حاکم قم و امیر-سلطان حاکم کردستان و لرستان و احمد خلیفه وفادار شاملو حاکم سنقر و حمزه خلیفه طالش. از امرا و لشکر آذربایجان ابراهیم بیگ زیاد اوغلی قاجار و لشکر قراباغ و خلیفه انصار حاکم قراجه داغ و ابراهیم خلیفه الپاوت و لشکر چخور سعد و صدرالدین خان پسر معصوم بیگ صفوی و لشکر طوالش و بایندر خان حاکم اردبیل و زینل خان ذوالقدر و لد ابراهیم خان و فرخ بیگ حاجی لر و سیدی بیگ و حسن بیگ و لشکریان گیلان بیه پس به فرماندهی جمشید خان و امیر سلطان حاکم گسکر و کامران میرزا حاکم کوهدم و شاه میر سلطان سپهسالار رشت<sup>۱</sup>.

خدان احمد خان با سی هزار سپاهی در لاهیجان متوقف گردید معصوم بیگ صفوی فرمانده کل قوای شاهی که سعی کرده بود خان احمد را با وعده‌هایی بفریاد ناگهانی بر او تاخت<sup>۲</sup> خان احمد امیر جهانگیر سپهدار لاهیجان و شاه منصور سپهسالار لشکرلشته نشا را باده هزار سوار و پیاده به مقابله فرستاد و لشکر گیل در دره‌ای تنگ راه را بسته آماده جنگ شدند ولی بزودی شکست خورده به جنگلها متواری شدند<sup>۳</sup> و خان احمد به رانکوه عقب نشسته به اشکور گریخت اما چون دستگیری او با وجود بیشه‌زارها و راههای سخت دشوار بود امرا آنقدر صبر کردند تا زمستان فرا رسد و کوهها را برف فراگیرد و برگهای درختان بریزد.

خان احمد با استفاده از لشکر دیلمان گردنه‌ها و قلل بلند را مسدود کرد تا مانع ورود نیروهای شاهی گردد ولی این تدابیر به نتیجه نرسید و صدرالدین خان

۱- خلاصه التواریخ نسخه خطی ص ۴۴۴

۲- ملا عبدالله نومی: تاریخ گیلان ص ۴۶

۳- خواندمیر: روضة الصفا ص ۱۲۵

صفوی که بوسیله بعضی از سپهسالاران گیلان از مخفی گاه خان احمد اطلاع یافته بود بایک شبیخون او را در منزل میرملک اشکوری در حالیکه در کنار استاد زیتول عودی نشسته و مشق عود می نمود دستگیر کردند<sup>۱</sup> و به لاهیجان نزد معصوم بیگ صفوی بردند. به دستور معصوم بیگ همه سلطانان و امرا و ارکان و اشراف و اعیان اردو به اتفاق ملازمان و مخصوصان و مهربان به اتفاق خود او سوار شده همراه سازندگان و نوازندگان از لاهیجان تا کیاباغ به استقبال خان احمد رفتند و او را با آئین خاص به لاهیجان آوردند<sup>۲</sup> معصوم بیگ خان احمد را به اتفاق خوانین و امرا روانه قزوین کرد و به مجرد ورود به قزوین شاه تهماسب او را چندین ساعت در زیر شادروان سلطنتی نگاهداشته و سپس به حبس او حکم نمود<sup>۳</sup>.

مدتی بعد تنی از خاصان خان احمد نظیر مولانا عبدالرزاق صدر و مولانا شکر شربت دار و استاد زیتون عودی را به قلعه الموت برده زندانی ساختند و روز یکشنبه ۲۰ ربیع الاول سال ۹۷۵ هجری میکائیل یوزباشی شاملو به حکم شاه تهماسب خان احمد را به قلعه قهقهه برد و بدین ترتیب نخستین پرده از درام زندگی شخصی که سالها با استقلال و قدرت بر گیلان حکومت کرده بود پایان یافت.

---

۱- خلاصه التواریخ ص ۴۳۷

۲- تاریخ گیلان. ص ۴۷

۳- همان اثر ص ۴۸